**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 007– 07 /04/ 1400 روایات مساله** **/نجاست خمر**

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در روایات مساله بود. به روایت زکریا بن آدم رسیدیم. این روایت مکملی داشت که در این جلسه به آن می پردازیم.

# روایات مساله

## روایت چهارم ( روایت زکریا بن آدم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنْ قَطْرَةِ خَمْرٍ أَوْ نَبِيذٍ مُسْكِرٍ قَطَرَتْ فِي قِدْرٍ فِيهَا لَحْمٌ كَثِيرٌ وَ مَرَقٌ كَثِيرٌ فَقَالَ ع يُهَرَاقُ الْمَرَقُ أَوْ يُطْعِمُهُ لِأَهْلِ الذِّمَّةِ أَوِ الْكِلَابِ وَ اللَّحْمَ فَاغْسِلْهُ وَ كُلْهُ قُلْتُ فَإِنْ قَطَرَ فِيهَا الدَّمُ فَقَالَ الدَّمُ تَأْكُلُهُ النَّارُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قُلْتُ فَخَمْرٌ أَوْ نَبِيذٌ قَطَرَ فِي عَجِينٍ أَوْ دَمٌ قَالَ فَقَالَ فَسَدَ قُلْتُ أَبِيعُهُ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ أُبَيِّنُ لَهُمْ فَإِنَّهُمْ يَسْتَحِلُّونَ شُرْبَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ الْفُقَّاعُ هُوَ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ إِذَا قَطَرَ فِي شَيْ‏ءٍ مِنْ ذَلِكَ قَالَ أَكْرَهُ[[1]](#footnote-1) أَنْ آكُلَهُ إِذَا قَطَرَ فِي شَيْ‏ءٍ مِنْ طَعَامِي‏[[2]](#footnote-2)

در مورد این روایت دو اضطراب متنی ذکر شده است. یک بحث کبروی وجود دارد که اگر روایتی در قسمتی از آن اضطراب متنی داشت و از اعتبار ساقط شد، آیا سقوط قسمتی از روایت از حجیت به سایر قسمت های روایت سرایت می کند؟ اصطلاحا تبعض در حجیت صحیح است یا خیر؟

اگر احتمالی که منشا اشکال در روایت شده است، به آن قطعه از روایت اختصاص داشته باشد، به سایر قطعات روایت سرایت نمی کند؛ اما اگر آن احتمال به آن قطعه اختصاص نداشته باشد باعث می شود کل روایت از حجیت ساقط شود.

در این روایت آن چه که شهید صدر به عنوان اضطراب و تهافت متنی ذکر می کند ( که ما آن را نپذیرفتیم) این است که اگر عجین به واسطه‌ی خمر و نبیذ فاسد شود ولی آتش خونی را که در آبگوشت ریخته شده است، پاک کند، با هم تهافت دارند.

مرحوم شیخ صدوق در مقنع، فتوایش مطابق این روایت است و مشخص است که الفاظ را از این روایت گرفته است؛ ایشان کلمه‌ی دم را نیاورده است. ممکن است از این مطلب استفاده شود که در عبارت ایشان اصلا «او دم» نبوده است.

مراد از يَسْتَحِلُّونَ شُرْبَهُ خمر و نبیذ است و به نظرم در مورد خون، اصلا شرب الدم تعبیر نمی کنند و اکل الدم تعبیر می کنند؛ زیرا خون حالت جامد پیدا می کند. عبارت أَبِيعُهُ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ أُبَيِّنُ لَهُمْ نیز با دم سازگار نیست.

عبارت مقنع به این صورت است:

فإن قطرت قطرة خمر، أو نبيذ مسكر، في قدر فيه لحم و مرق كثير، أهريق المرق، أو أطعم أهل الذمة، أو الكلب، و يغسل اللحم و يؤكل، و إن قطرت (في القدر قطرة) دم فلا بأس، فإن الدم تأكله النار.

و إن قطر خمر أو نبيذ في عجين ( در این قسمت «او دم» ندارد) فقد فسد، و لا بأس أن تبيعه من اليهود‌ و النصارى بعد أن تبين لهم، و الفقاع بتلك المنزلة[[3]](#footnote-3)

مشخص است از همین روایت گرفته شده است. یا واقعا «او دم» نبوده است یا به خاطر اضطراب «او دم» را حذف کرده است. حدس می زنم در نسخه‌ی شیخ صدوق «او دم» نبوده است و مشکل روایت این است که «او دم» اضافه شده است. اگر چنین باشد، اضطراب این قطعه به سایر قطعات روایت سرایت نمی کند؛ زیرا اضافه شدن «او دم» اشتباهی است که مثلا «او دم» در حاشیه بوده است و وارد متن شده است.

با توجه به عبارت مقنع ممکن است گفته شود منشا این اضطراب، عبارت ذیل است و صدر روایت از حجیت ساقط نمی شود.

## روایت پنجم ( روایت عمار ساباطی)

بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ فِي الْإِنَاءِ يُشْرَبُ مِنْهُ النَّبِيذُ فَقَالَ يَغْسِلُهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ كَذَلِكَ الْكَلْب‏[[4]](#footnote-4)

این روایت همان روایت عمار ساباطی سابق است که در نقل تهذیب اضافه ای دارد که قابل استدلال است.

امر به هفت بار شستن گر چه استحبابی است؛ اما در مورد چیزی که نجس نیست به این اندازه تشدید نمی شود. ارتکاز عرفی از تشدید، گر چه تشدید استحبابی، در غسل یک شیء اقتضا می کند که نجاست حقیقی باشد.

## روایت ششم ( روایت عمار عن ابی عبدالله)

مَا أَخْبَرَنِي بِهِ الشَّيْخُ أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا تُصَلِّ فِي بَيْتٍ فِيهِ خَمْرٌ وَ لَا مُسْكِرٌ لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُهُ وَ لَا تُصَلِ‏ فِي‏ ثَوْبٍ‏ قَدْ أَصَابَهُ‏ خَمْرٌ أَوْ مُسْكِرٌ حَتَّى تَغْسِلَ.[[5]](#footnote-5)

مراد از شیخ، شیخ مفید است.

أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ، ابن داوود قمی است که از اجلاء ثقات است و پدرش نیز اجلاء ثقات است.

ابی الحسن علی بن الحسین، ابن بابویه پدر شیخ صدوق است.

ابن بابویه از محمد بن یحیی روایت نقل می کند و مستقیما از محمد بن احمد بن یحیی نقل نمی کند؛ ظاهرا «واو» محرف «عن» می باشد.

این سند بدون اشکال است.

این روایت در استبصار با سند دیگری نقل شده است:

أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا تُصَلِ‏ فِي‏ بَيْتٍ‏ فِيهِ خَمْرٌ وَ لَا مُسْكِرٌ لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُهُ وَ لَا تُصَلِّ فِي ثَوْبٍ أَصَابَهُ خَمْرٌ أَوْ مُسْكِرٌ حَتَّى تَغْسِلَ.[[6]](#footnote-6)

در این سند بیش تر به احمد بن محمد بن یحیی اشکال گرفته اند که به نظر ما از اجلاء ثقات است.

الحسین بن عبید الله بن الغضائری نیز از اجلاء ثقات می باشد.

شهید صدر می فرماید: این روایت به دو تقریب بر نجاست خمر دلالت می کند.

یک تقریب این است که در لباسی که خمر به آن برخورد کرده است نمی توان نماز خواند گر چه اصل خمر برطرف شده باشد و حتما باید شسته شود. مشخص می شود آن چه مانعیت دارد، نجاست لباس می باشد.

تقریب دوم این است که وقتی غایت نهی، غسل قرار داده شده است، شاهد بر این است که به خاطر نجاست است نه برای ازاله‌ی عین خمر.

البته به نظرم تقریب اول بهتر است و الا اگر اطلاق روایت نسبت به فرض وجود اصل خمر را انکار کنیم استدلال صحیح نخواهد بود. در جایی که عین خمر وجود دارد، طبیعی ترین راه برای از بین بردن عین نجاست شستن آن می باشد. در این صورت خصوصیتی برای غسل فهمیده نمی شود.

در نتیجه اطلاق باید به استدلال دوم ضمیمه شود؛ یعنی حتی در صورتی که اصل خمر موجود نیست نیز باید شسته شود؛ در این صورت مشخص می شود که شستن برای بر طرف کردن عین نجاست بوده است.

اشکالی در این روایت مطرح شده است که صدر روایت ( لَا تُصَلِ‏ فِي‏ بَيْتٍ‏ فِيهِ خَمْرٌ وَ لَا مُسْكِرٌ لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُهُ)، نهی تنزیهی می باشد ( گر چه به قرینه‌ی تعلیل). نماز نخواندن در جایی که ملائکه وارد نمی شوند با وجوب تناسب ندارد. این که ملائکه داخل نمی شوند گویا شرایط لازم را دارا نیست که جای مقدسی باشد؛ ارتکاز عقلایی این نیست که باید حتما در جایی نماز خواند که ملائکه حضور داشته باشند. حضور ملائکه در بالا بردن سطح نماز عرفا دخالت دارد. هم به جهت حضور ملائکه که عمل را بالا می برند و هم به این جهت که حضور ملائکه نشان می دهد که آن مکان، مکان مقدسی است. در روایات ما مواردی که ملائکه داخل می شوند، نشان گر این است که آن کار، کار خدایی است. اما این طور نیست که آن کار، واجب باشد. در نتیجه تعلیل به حضور ملائکه قرینه بر این است که این نهی، نهی تنزیهی و استحبابی است؛ وقتی نهی در صدر تنزیهی شد، ظهورش در وجوب در صدر نیز از بین می رود.

در مورد این که آیا سیاق، ظهور را از بین می برد، دو بحث وجود دارد. یک بحث صغروی و یک بحث کبروی. آقای صدر «و قد یستشکل» تعبیر کرده است که ظاهرا ناظر به بحث کبروی می باشد.

در این بحث که آیا سیاق، ظهور امر را در وجوب و ظهور نهی را در حرمت از بین می برد، چهار قول وجود دارد:

1. ظهور امر و نهی در الزام از بین می رود.
2. ظهور امر و نهی در الزام از بین نمی رود.
3. ظهور امر و نهی در الزام از بین می رود و ظهور در استحباب پیدا می کند.
4. ظهورش در وجوب و الزام از بین نمی رود؛ اما ظهورش تضعیف می شود و این تضعیف در بحث جمع عرفی، در بررسی اظهر و ظاهر تاثیر دارد. این قول مربوط به مرحوم آقای داماد است.

مرحوم آقای خویی سیاق را مضر نمی داند؛ زیرا وجوب را به حکم عقل می داند. طلبی که از مولا صادر شود و از جانب مولا ترخیصی در ترک آن نیامده باشد، عقلا واجب الامتثال است. این مبنا را خیلی از فقها قبول دارند، مرحوم آقای داماد، مرحوم حاج آقا مرتضی حائری، مرحوم نائینی، آیت الله والد و ... . این ها در اصل این مبنا مشترکند؛ اما با تفاوت هایی در نحوه‌ی تقریر. مثلا حاج آقا مرتضی حائری تعبیر می کند که امر حجت عقلایی است. این تعبیر با تعبیر مرحوم آقای خویی متفاوت است.

طبق این مبنا که دلالت امر بر وجوب به دلالت لفظی نیست و به دلالت عقلی یا عقلایی هست، اگر در مورد یکی از موارد ترخیص در ترک وارد شده باشد، معنایش این نیست که در موارد دیگر آن دلالت عقلی یا عقلایی از بین برود.

نظر ما این است که این مبنا ناتمام است و به دلالت لفظی امر بر وجوب دلالت می کند و قرینه‌ی سیاق باعث می شود این دلالت لفظی از بین می رود و دیگر ظهور در وجوب نداشته باشد و ظهور در استحباب هم ایجاد نمی شود و کاشف از این است که متکلم در مقام بیان فرد کامل است، اعم از این که بعضی افراد آن واجب باشد یا بعضی افرادش مستحب باشد. البته ممکن است در بعضی موارد به جهت تعدد مستحبات بفهمیم که متکلم در مقام بیان واجبات نیست که البته این نکته ای دیگر است.

در نتیجه اشکال سیاق از جهت کبروی وارد است.

اما آیا صغرویا آن سیاق مانعه وجود دارد یا نه؟ اگر مشکل این است که تعلیل ظهور را شکسته است، آیا باعث می شود امر دیگری که این تعلیل را ندارد، ظهورش بشکند؟ خیلی روشن نیست.

ممکن است گفته شود نکته ای که در وَ لَا تُصَلِ‏ فِي‏ ثَوْبٍ‏ قَدْ أَصَابَهُ‏ خَمْرٌ أَوْ مُسْكِرٌ حَتَّى تَغْسِلَ وجود دارد به خاطر غسلی است که وجود دارد. گویا ارشاد به نجاست است. این ارشاد به نجاست با سیاق نهی در استحباب از بین نمی رود. در نتیجه نمی توان سیاق را مضر دانست؛ زیرا نکاتشان مختلف است.

## روایت هفتم ( صحیحه‌ی حلبی)

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ دَوَاءٍ عُجِنَ‏ بِالْخَمْرِ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنْ أَنْظُرَ إِلَيْهِ فَكَيْفَ أَتَدَاوَى بِهِ إِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ شَحْمِ الْخِنْزِيرِ أَوْ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ إِنَّ أُنَاساً لَيَتَدَاوَوْنَ بِهِ.[[7]](#footnote-7)

استدلال به قطعه‌ی إِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ شَحْمِ الْخِنْزِيرِ أَوْ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ می باشد.

آیا در این موارد می‌توان از اطلاق تنزیل استفاده کرد که فقط مربوط به حرمت خمر و حرمت اکل نیست و بحث نجاست هم می باشد؟

نقل دیگری از این روایت وجود دارد که این قطعه‌ای که به آن استدلال شده است در آن وجود ندارد:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ دَوَاءٍ يُعْجَنُ‏ بِخَمْرٍ فَقَالَ مَا أُحِبُّ أَنْ أَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ لَا أَشَمَّهُ فَكَيْفَ أَتَدَاوَى بِهِ.[[8]](#footnote-8)

آیا عدم وجود این قطعه در نقل دوم مضر به اعتبار نقل اول می باشد؟

1. بحث دارد که دال بر کراهت است یا حرمت که به بحث ما مربوط نیست. [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص422.](http://lib.eshia.ir/11005/6/422/%D8%B2%DA%A9%D8%B1%DB%8C%D8%A7) [↑](#footnote-ref-2)
3. [المقنع، شیخ صدوق، ج1، ص37.](http://lib.eshia.ir/10050/1/37/%D8%A3%D9%87%D8%B1%D9%8A%D9%82) [↑](#footnote-ref-3)
4. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج9، ص116.](http://lib.eshia.ir/10083/9/116/%D8%B3%D8%A8%D8%B9) [↑](#footnote-ref-4)
5. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج1، ص278.](http://lib.eshia.ir/10083/1/278/%D8%A7%D9%84%D9%85%D9%84%D8%A7%D8%A6%D9%83%D8%A9%20) [↑](#footnote-ref-5)
6. [استبصار، شیخ طوسی، ج1، ص189.](http://lib.eshia.ir/11002/1/189/%D8%B9%D9%85%D8%A7%D8%B1) [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص414.](http://lib.eshia.ir/11005/6/414/%D9%85%D9%8F%D8%B3%D9%92%D9%83%D9%8E%D8%A7%D9%86%D9%8E%20) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص414.](http://lib.eshia.ir/11005/6/414/%D8%B1%D8%A6%D8%A7%D8%A8) [↑](#footnote-ref-8)